

نگارش به مثابه سلوک

جلسه ۵۲ . همراهی با عزیز

منصور براهیمی ۱۲ بهمن ۹۵

قرآن رو فقط گوش میکنیم به معانی توجه نکنید شاید متوجه بشید شاید متوجه نشید نیازی به این که روی معانی توجه کنیم نداره فقط تمرکز که با تنفس انجام میشه این بار با قرآن انجام میشه میتونید بدن رو راحت بگیرید و روی تنفسمون متمرکز بشیم برای راحتی بدن حتی این احساس که چه رو صندلی باشیم چه روی زمین هیچ کنترلی روی بدن نداریم با لختی کامل افتادیم رو صندلی یا رو زمین حتی میتونید لحظه لحظه اندامها رو روش تمرکز کنید یا در حال کنترل شانه ها هستید یا دستهاون یا عضلات دور چشم یا گردن تقریباً همه چیز باید رها شده باشه به معنی واقعی یه لختی کامل که افتادید روی صندلی یا روی زمین (پخش قرآن)

با همین تمرکزی که دارید به موقعیتی که میگی فکر کنید ان توی باغ دلگشای پدرتون هستید باغ انگوره واقعا باغ بارور و باصفا و حتی پر درآمده محصول سالانه اش کلی درآمد برای خانواده و پدرتون و خواهرها و برادراتون داره پدرتون تو بستر بیماری افتاده و تقریباً دکترها حواب کردن شما امروز دارید ازش نگهداری میکنید و روزی دیگه هم بقیه میان یه پستوی مخفی پدرتون داره یه زیرزمین در واقع که فقط شما ازش اطلاع دارید برا همین از شما خواسته که یه مقدار انگور از باغ براش بیارید و یه مقدار سرکه از داخل اون پستو اون زیرزمین یه ورودی داره مثل تونل یه مشتم وسیله هم جلوش هست معمولاً کسی که وارد باغ میشه نمیدونه اینجا زیرزمینه یه کاغذی هم دستتونه که دارید روش یه سری محاسبه انجام میدید کاغذ و قلمی دارید و دارید تو باغ میرید به سمت همون زیرزمین روی کاغذ تقریباً محاسبه کردید مسائل و مشکلات و نیازهایی که دارید برای خودتون کمرتون به شدت درد میکنه و دکترا گفتن اگر عمل نکنید ممکنه زمین گیر بشید دارید به خرج عمل فکر میکنید که خیلی بالاست اینارو اونجا نوشتید و محاسبه کردید برا خودتون فکر میکنید بالاخره پدرم که رفتنیه اگر قبل از مرگش بتونید سهم خوبی از باغ بگیرید میتونید خرج عملتون رو در بیارید ولی میدونید خیلیا از برادرا وخواهرا هم به این باغ چشم طمع دارن امروز بعد از ظهر هم قراره جمع بشن و احتمالاً جلسه خیلی پر سر و صدایی خواهند داشت در عین حال پدرتونم دوست دارید گاهی شرمنده میشید از اینکه چنین افکاری دارید ولی به خودتون میگی به هر حال همه رفتنی هستن باید فکر بعدش هم باشیم پدری بوده که همه شما رو زیر بال و پرش گرفته وکمک کرده و حالا به کمک نیاز داره با همین افکارتون وارد باغ شدید یه مقدار انگورایی که رسیده و آماده هست چیدید توی بشقاب معمولی گذاشتید میرید داخل زیرزمین تخته پاره ها و چوبهایی که جلوش جمع شده که شبیه اینه که انگار کنده جمع کردن کنار میزید همون موقع گربه پدرتون که همیشه تو باغ ولوهست میاد طرف شما این گربه همیشه تو باغ هست تخته پاره ها روکه کنار میزید میرید داخل زیرزمین گربه هم باشما میاد داخل زیر زمین یه سری کیسه های برنج هست و گندم و حبوبات و یه خمره ای سرکه هست بیشتر مواد خوراکیه خم شدن از این تنگه ورودی گذر کردن خیلی براتون دردناکه دوباره کمرتون به شدت درد میگیره نفستون داره بند میاد میرید میشینید اونجا تنها نوری که میبینید نوری است که از داخل همین شکاف ورودی به داخل زیرزمین میتابه سعی میکنید چشمتون کم کم به تاریکی داخل عادت کنه یه خورده هم کمرتون دردش بخوابه روی زمین نشستید به همه مشکلات تون فکر میکنید به کمر دردتون مشکلات مالی که دارید این باغ پدر همون موقع یه دفعه ورودی فرو میریزه چون کاه گله خاک زیادی هم بلند میشه تا مدتی که جلو دهننتون رو گرفتید نمیتونید نفس بکشید وقتی گرد و خاک فرو میشینه متوجه میشید ورودی تقریباً بسته شده اما درزهایی باز هست سوراخهایی باز هست شما با این کمرتون نمیتونید این خاک رو یزید کنار حتی فکر میکنید اینجا محبوس شدید ولی خوب بعد از ظهر که برادر خواهرها میان باغ میتونید خربشون کنید یه خورده الان نگران پدرتون هم شدید مدت طولانی اگر نرید سراغش نکنه اتفاقی براش بیوفته گربه هم هراسان هی اینور و اونور میرهمیشینید کنار همون انگورهایی که جمع کردید یه خورده استراحت کنید بعد سعی میکنید خودتون خاکهارو کنار بزنید تکیه میدید به کیسه برنجی و سرتون رو میذارید رو کیسه در همین افکار

هستید که خوابتون می‌بره خیلی خواب راحتی است اونقدر راحت که وقتی پا میشدید فکر میکنی که دقیقی به خواب رفتید توی همون زیرزمین هستی اطرافتون رو نگاه میکنید نور از این درزها میاد تو هیچ چیز از چیزایی که سابق بود نمیبینید نه برنجه‌ها نه گندم مورچه‌های زیادی در حال رفت و آمد هستن ظرف انگور در مقابل شما سالمه یه خورده اونورتر اسکلت گربه‌ای رو میبینید که چنابمه زده روی دستهای مرده به کمرتون دست می‌زنید هیچ اثری از درد نیست میتونید خودتون رو با موقعیتی که دارید تطبیق بدید دست میکنید تو جیتون هنوز خودکار و کاغذ هست سالم سالم خمره سرکه شکسته و اثری از سرکه نیست فقط قطعات سفال شکسته اطراف ریخته کیسه‌ها همه پودر شدن هیچی نیست می‌آید کنار سوراخی که میشه باغ رو دید نگاه میکنید به بیرون هیچ اثری از باغ نیست هر چه هست بیابان لم یزرع خار دراومده یه خارزار کامله مثل زمین‌های حاشیه کویر حتی از دهکده پدرتون هم اثری نیست با خودتون فکر میکنید من چقدر خوابم چه خواب خوبی هم بود راحت فکر میکنید که مشکلاتتون چی شد الان کمرتون درد نمیکنه ولی باغی در کار نیست ممکنه شما هم مثل عزیر سالها خنابیده باشید این زمین بیرون نشون میده که شاید جهل سال 50 سال گذشته نمیدونیم چقدر گذشته ولی شما زنده اید الان میتونید خاکهای ورودی رو که بیشتر هم شده بزیند کنار بیاید بیرون ولی شک دارید به یادداشتها تون نگاه میکنید مشکلاتی که زمانی چقدر برای شما مهم بود فکر میکنید من الان برم بیرون چکار کنم نه پدری در کار هست نه باغی معلوم نیست خواهر برادرا زنده باشن یا نه همه اون اختلافها دیگه بی معنی شده وقتی آماده شدید کاغذی که جلوتون هست شرح همون مشکلاتی که قبلا نوشته بودید توش هست یکبار دیگه به اونها نگاه کنید و در موردشون بعد از گذشت این ایام بنویسید در مورد باغ پدر نیاکان خواهر برادرا یا کمر درد خودتون اصلا دوست دارید برگردید به این دنیا یا شاید بهتر باشه در همین جا مدفون بشید و دوباره به خواب برید نمیدونید اصلا چنین اجازه‌ای دارید که دوباره به این خواب برید یا نه اینها رو مینویسید تا برای آیندگان باقی بمونه حتی اگر تصمیم بگیرید اینجا دوباره به خواب برید سعی میکنید اینو بنویسید فکر میکنید کاغذ سالم مونده فقط برای اینکه شما چیزی روش بنویسید هر موقع که آماده بودید بنویسید.